

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

جلسه سوم

ایمان از روی آگاهی

با توجه به چند آیه‌ای که امروز ما تلاوت می‌کنیم و در آن ورقه نوشته شده است؛ دو سه حقیقت دیگر در زمینه ایمان، به دست می‌آید؛ اولاً ایمان یک خصلت برجسته پیامبران خدا و مومنان و دنباله‌روان آنهاست. ایمان داشتن، باور داشتن به رسالت خود، فرق میان رهبران الهی و رهبران سیاستمدار جهانی در همین جاست. رهبر الهی مانند راهرو این راه، به آن چه می‌گوید؛ به گامی که برمی‌دارد؛ به راهی که می‌پیماید با همهی وجودش صمیمانه مومن است. در حالی که سیاستمداران عالم، احياناً سخنان زیبایی و بیانات دلکش و شیوایی ممکن است داشته باشند اما به آن چه می‌گویند ایمان، یا ایمان به قدر لازم ندارند! اما پیغمبران خدا نه؛ به آن چه گفته‌اند با تمام وجودشان مومن بوده‌اند. به آن چه مردم را به آن دعوت کرده‌اند خود پیش از همه شتابان رسیده‌اند.

معنی ندارد که من پای قلعه‌ی کوه بَلَمَّ و بخوابم، عطش تمام وجود مرا بیژمرد و بیافسرد بعد به شما بگویم آقایان آن بالای کوه یک آب خوش‌گوارایی هست؛ بدوید، بروید، زود باشید، شتابان باشید "سارعوا"، "سابقوا"، خود من از اینجا جُم نخورم! حق دارند همه بگویند اگر راست می‌گفتی، اگر از حدود چشمه‌گوارایی خبر می‌داشتی؛ خودت هم که از تشنگی داری می‌سوزی بیچاره! خودت حرکت می‌کردی؛ پس دروغ می‌گویی، پس معتقد نیستی به آن چه می‌گویی.

رهبران الهی پیش از همه همچون پیشاهنگان یک راه، پرچم به دست، گام در راه، استوار، مشغول حرکت بوده‌اند و می‌رفته‌اند؛ از همه جلوتر خودشان بودند. و اینجا ایمان یعنی باور، قبول و پذیرش با تمام وجود، باور به آن چه می‌گوید. نشانه باور داشتن هم این است که خود پیشاپیش دیگران در آن راه گام برمی‌دارد و حرکت می‌کند؛ لذا آیه قرآن به ما این جور می‌آموزد. می‌فرماید: «ءَاْمَنَ الرَّسُوْلُ بِمَا اُنزِلَ اِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ» ایمان آورده است پیامبر، به آن چه نازل شده است به سوی او از پروردگارش.

«وَالْمُؤْمِنُونَ» مومنان و گرویدگان به او، آن افراد برجسته‌ای که پیرامون او را گرفته‌اند و بلندگوهای دعوت او شده‌اند نیز، چنین‌اند. «كُلُّ ءَامِنٍ بِاللّٰهِ» همگی یا هر یک ایمان آورده‌اند به خدا، خدا را قبول کردند؛ باورشان آمد. «وَمَلَائِكَتِهِ» و فرشتگان خدا، «وَكُتُبِهِ» و کتاب‌های آسمانی از آغاز تا انجام، «وَرُسُلِهِ» و همه‌ی پیامبران او، ایمان پیغمبر و یارانش به همگان است؛ چون راه یک راه است؛ در این ره انبیا چون ساربانند، دلیل و رهنمای کاروانند.

مطلب دوم که با دو مشخص کردیم در این ورقه‌ها این است که ایمان دو جور است؛ یک جور ایمان مقلدانه، متعصبانه. چون پدران و بزرگتران باور کرده بودند ما هم باور کردیم! چون در کتاب ما در حوزه دین ما این جور می‌گویند؛ ما هم این جور می‌گوییم ولو دلیل تو بیاری، بی خود آوردی، حرف تو را قبول نمی‌کنیم! این هم یک نوع ایمان است اما ایمانی است یا از روی تقلید یا از روی تعصب.

دو جور، یا از روی تقلید است مثل عامه‌ی مردم. نوع مردم اگر برسید آقا از کجا گفتی که پیغمبر اسلام حق است هیچ نمی‌داند؛ هیچ نمی‌داند! چون پدرها گفته‌اند! چون معلم‌ها توی مدرسه گفته‌اند! چون مردم کوچه بازار معمولاً می‌گویند پیغمبر حق است؛ این هم می‌گوید پیغمبر حق است! ایمان هم دارد، ها! یعنی واقعاً باورش آمده که پیغمبر حق است اما این باور از زبان این و آن و از روی تقلید و چشم بسته به دست آمده است!

مثل همین ایمان مقلدانه است، ایمان متعصبانه. اما این ایمان متکی به دلیل نیست فقط از روی تعصب است و تعصب می‌دانید یعنی جانب‌داری بدون دلیل، جانب‌داری از روی احساس، نه از روی منطق! این را می‌گویند تعصب. این ایمان مقلدانه و متعصبانه.

باید برای توجه شما دوستان عرض کنم آن ایمانی که در اسلام ارزش دارد ایمان مقلدانه و متعصبانه نیست. یعنی ایمان مقلدانه و متعصبانه قیمتی ندارد. دلیل می‌خواهید؟ از ده‌ها دلیل یکی‌اش را بگوییم و آن یک دلیل این است که ایمان وقتی از روی تقلید و تعصب بود، زائل شدنش هم به آسانی خود ایمان تقلیدی آسان است. همان‌طور که بچه بدون هیچ زحمتی و شاگرد بدون هیچ‌گونه تلاشی از پدر و مادر یا اولیای مدرسه‌اش یک ایمانی را مفت گرفت، به همین صورت هم دزدان ایمان، این ایمان را از او مفت می‌گیرند.

برادران ایمان ارزشمند ایمان آگاهانه است. ایمان توأم با درک و شعور است. ایمانی است که از روی بصیرت، با چشم باز، بدون ترس از اشکال به وجود آمده باشد. آن ایمانی که فلان مرد مسلمان دارد برای نگه داشتنش باید بگوییم روزنامه نخواند، فلان کتاب را نخواند، توی کوچه بازار راه نرود، با فلان کسی حرف نزند، سرما و گرما نخورد، آفتاب و مهتاب نبیند، تا بماند؛ این ایمان متاسفانه نخواهد ماند؛ ایمانی لازم است که آن چنان آگاهانه انتخاب شده باشد که در سخت‌ترین شرایط هم آن ایمان از او گرفته نشود. «إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ».

درباره عمار یاسر، آیه قرآن می‌گوید: اگر در زیر شکنجه برای خاطر آن چه دشمن را از خود لحظه‌ای منصرف کنی یک جمله گفתי بگو؛ آن ایمان تو ایمانی نیست که با شکنجه از قلبت زائل بشود. آن ایمانی که خباب بن ارت دارد؛ آهن را داغ می‌کنند به گردنش می‌چسبانند، شوخی نیست. آهن گداخته را به بدنش نزدیک می‌کردند و به پوست بدنش می‌چسبانیدند. این به خاطر آن ایمان آگاهانه عمیقش دست بر نمی‌داشت؛ ایمان این است. ایمان از روی روشنی، از روی درک، از روی فکر، با محاسبه‌های صحیح وقتی که انجام گرفت؛ آن وقت لازم نیست ما این ایمان را توی پارچه و توی کهنه و توی صندوقچه و توی صندوق خانه بگذاریم که مبادا گرما و سرما و گرد و خاک و غبار به او آسیب برساند؛ آسیبی به او نمی‌رسد!

این ایمان‌های لاشعورانه است که آدم هی دل دارد، دغدغه دارد مبادا، مبادا، مبادا. اگر بخواهیم ایمان‌ها استوار باشد، اگر بخواهیم ایمان‌ها زائل نشود، اگر بخواهیم ایمان، ایمان آگاهانه باشد، باید دائماً آگاهی بدهیم به آن کسانی که می‌خواهیم مومن باشند. از چشم و گوش بسته ماندن این‌ها لذت نبریم. راهش این است تا خوب مایه‌ی آگاهی در مغزها و دل‌ها و فکرها به وجود بیاید و با آن آگاهی یک ایمان صحیح، مستحکم، یک بتن آرمه، بر دل آن بنا بشود آن وقت با توپ شریپنل هم به قول جوان‌های قدیمی، زائل شدنی نیست. اسلام می‌گوید ایمان آگاهانه باید باشد.

پایان

تهیه شده در طرح تبیین منظومه فکری رهبری